

بازخوانی لقب «شیعه جعفری»

در بستر تاریخ حدیث

دکتر پرویز رستگار

استادیار دانشگاه کاشان

چکیده

«شیعه جعفری»، لقبی است که با خواندن زندگی‌نامه امام صادق علیه السلام و یا برنامه‌هایی که در پیوند با سالگرد زادن یا درگذشت آن بزرگوار دیده یا شنیده می‌شود، بسامد فراوان دارد.

این نوشته کوتاه‌دامان در پی آن است تا با بازخوانی تاریخ پرفراز و نشیب فراگیری و پراکندگی حدیث میان مسلمانان دو سده نخست تاریخ اسلام، نشان دهد لقب یادشده گرچه همواره در نوشته‌های نویسندگان دهه‌های نزدیک به امروز ما، با چاشنی خوش‌بینی و مثبت‌انگاری بازتاب یافته است در بستری از ریشخند و دست‌اندازی شیعیان و آلوده به رنگ سرزنش و نکوهش به کار می‌رفته است و سرنوشتی چون دیگر واژه‌هایی داشته است که نخست ناخوشایند بوده‌اند و اندک اندک نمودی نو و شناسنامه‌ای دلپذیر یافتند.

کلیدواژه‌ها: امام صادق علیه السلام، شیعه جعفری، تشیع، تاریخ حدیث، حدیث

مسند، حدیث مرسل.

مقدمه

به گزارش دانش زیست‌شناسی (Biology) برخی جانداران در فرایند تولد تا بلوغ خود، دگرگونی‌های شگفت‌آوری پشت سر می‌نهند تا با بیرون‌شدن از یک قالب و درآمدن به قالبی نو، ارگان‌های گوناگونی را تجربه کنند و اندام‌های نهایی و بافت‌های ماندگار خود را بازیابند. این ویژگی که دگردیسی (Metamorphism) نامیده می‌شود و در حشراتی چون پروانه‌ها و ملخ‌ها و دوزیستانی چون غوک‌ها دیده می‌شود، به نوعی، سرنوشت مشترک انسان‌ها و واژه‌ها نیز هست: آدمیان هم در درازنای زندگی خود، تحت تأثیر علل و عواملی گوناگون و گاه ناشناخته، رنگ‌ها و نقش‌های تازه‌تا و تو در تویی بر جان و روان و اندیشه و احساسات خود می‌بینند یا می‌زنند و چنان دیگرگون می‌شوند که گویا به رغم باور فیلسوفان، «انقلاب ماهیت» (Transmutation) پیدامی‌کنند و به گفته فرانسوی‌ها، «الینه» می‌شوند.

واژه‌ها و القاب، بسان برخی جانداران، در فرایند تولد تا بلوغ خود، دگرگونی‌های شگفت‌آوری را پشت سر می‌نهند و اگرچه بسیاری از آنها در همان زادگاه معنای لغوی خود ایستا می‌مانند و دستخوش دگرگونی‌ها و پوست‌اندازی‌ها نمی‌شوند، شماری در خور ملاحظه از آنها نیز چنین نیستند. این دسته از واژه‌ها، در بستر معنایی زاده می‌شوند، رشد می‌کنند، می‌بالند و گاه می‌میرند و از دایره کاربری‌ها بیرون می‌روند؛ به دیگر سخن، برخی از واژه‌ها به دنبال افزودن یا کاستن یک یا چند قید و در نتیجه، در پی ایجاد توسعه یا محدودیت در مفهوم‌شان، از شکلی به شکل دیگر و از شخصیتی به شخصیت دیگر در می‌آیند، و به همین ترتیب فرایند اصطلاح‌سازی (Term) شکل می‌گیرد و «اصطلاح‌شناسی» (Terminology) زاده می‌شود؛ فرایندی که ما آن را «دگردیسی‌های ترمینولوژیک» می‌نامیم. چگونگی رخ‌نمایی اصطلاح «شیعه جعفری» و دیگرگونی‌اش، پاره‌ای از این داستان دیرآیند و پرنمونه است.

۱. دو امام وارسته علیه السلام و یک گشایش خجسته

بازخوانی پرونده فراز و فرود و برآمدن و پا گرفتن و فرو ریختن و از پا درآمدن نظام‌های سیاسی‌ای که نه به پشتوانه خواست توده‌ها و گرایش درونی آنان، پشت بر اورنگ چیرگی و تخت حاکمیت دارند، بلکه همواره شمشیر را گام نخستین موجودیت و گره‌گشای بحران مشروعیت و مقبولیت خود می‌بینند، نشان می‌دهد آمد و شد چنین نظام‌هایی و دست به دست شدن‌شان، پیوسته نموداری زنگوله‌ای و تکراری و پیش‌بینی‌شدنی دارد. داستان هر یک از چنین چیرگی‌هایی، با سست شدن و فرو ریختن نظام پیشین و پاگرفتن و سست بودن نظام نو، آغاز می‌شود؛ آن‌گاه همین سیستم مدیریتی جدید، روزگار خوش اوج‌گیری و اقتدار و سروری را در پیش می‌گیرد و چونان یک فواره به پله پایانی نیرومندی خود می‌رسد؛ پس از آن، سرنوشت آبشارگونه خود را می‌آغازد و روزهای سستی و سیاهی و سردی‌اش فرا می‌رسد و چون به سال‌های پایانی چیرگی خود می‌رسد، چونان نظام‌های پیش‌تر رفته، از پافتاده و ناتوان می‌شود و به دست براندازانی که فردا به قدرت می‌رسند و براندازان دیگری را پیش روی خود می‌بینند، از پا در می‌آید و ... این چرخه ادامه دارد.

چنین آمد و شدی در جهان سیاست، هر چه برای سیاستمداران و دلباختگان دلبر قدرت و مدیریت، جانکاه و تلخ باشد و خواب خوشِ همواره بر سر کار بودن و پشت به تخت طاووس اقتدار داشتن را در کامشان با کابوس‌های بیم‌برانگیز بر هم زند و دردآلود کند، برای ساکنان کوی فرهنگ و اندیشه و اصلاح، خوشایند و مایه شادخواری و امیدواری است. فرورفتن هر نظام سرکوبگر و دشمن‌دیرپای اندیشیدن و اندیشه‌ورزان در گرداب رویارویی براندازان و «حیی علی الصلاح» گویان، ناخواسته و ناگزیر، فشار سنگین آن را که دیگر نمی‌تواند چونان گذشته، در چند سنگر، با دشمنان خود بجنگد و محاسبه‌گرانه و چاره‌جویانه بهتر آن می‌بیند

که در بردی کوتاه، نخست با شمشیر به دست‌ها و کمان بر دوش‌ها دست و پنجه نرم کند و کار قلم به دستان و کتاب‌پرستان را به فرصت فراروی فردا واگذارد، از گرده فرهنگ‌پروران و دلسوختگان دانش‌آموزی و دانش‌پراکنی بر می‌دارد و بدین ترتیب است که غنیمت‌گران، بهای اندکی آسان تنفس کردن این دست انسان‌های ساخته‌شده و سازنده، نه به دست قدرت برتر امروز که ناخواسته و پیش آمده، به دست قدرت برتر و سرکوبگر فردا فراهم می‌شود!

از راه رسیدن چنین گشایشی خجسته و سوگمندانه کوتاه‌دامان و نه چندان دیرپا، همواره با روی خوش و آغوش گرم کسانی همراه بوده است که لبخندزنان به سراب سیاست و اینگونه تلاش‌های رفتگار، شتابان و خستگی‌ناپذیر به تکاپوهایی فرهنگی و ماندگار دست زده، بنیادهایی پی افکنده‌اند که تاریخ را در نوردد و از گزند باد و باران، خم به ابرو نیاورد؛ زیرا آنان به تجربه تلخ و تکراری و تاریخی انسان‌ها دریافته‌اند که خزان در پیش و «بهار پراگ، کوتاه است!».

داستان برآمدن امویان و سست شدن و از پا درآمدنشان به دست عباسیان، نمایشی از آن فیلمنامه همیشگی است که تنها هنرپیشه‌ها و بازیگرانش نام‌هایی دیگرگون و تازه به گوش رسیده داشتند؛ کارزار این دو خانواده قدرت طلب گرچه با دست‌اندرکاری و پادرمیانی بازیگران رنگارنگ و پرشماری چونان ایرانیان و علویان همراه بود و این نوشتار با رویکردی که دارد، جای شایسته پرداختن به آنها نیست فشار سنگین خاندان اموی را از دوش دو پیشوای پاک شیعیان، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام برداشت و به آن دو، فرصت‌های گرانبهایی برای پیوند بیشتر با هواخواهان و گفت و شنیده‌های فرهنگ‌ساز با ایشان - آن هم دور از چشم جاسوسان و نگاه‌های خیرچینان حکومتی - داد.

این فراخی حال و گشایش روزگار، برای امام صادق علیه السلام، دوچندان بود؛ آن حضرت - اگر پدر ارجمندش نتوانست بیش از سستی پایه‌های بنیاد حکومت

اموی، چیز دیگری از داستان درازدامن دست به دست شدن عروس زشت روی قدرت را ببیند هم سال‌های نگونبختی و از پا درآمدن امویان و هم سال‌های سر برآوردن و نوپایی عباسیان را دید و هم از این روی، توانست به تلاش‌ها و تکاپوهایی بسی بیشتر و پردامنه‌تر از آنچه پدر بزرگوارش کرد، دست زند. برآیند آنچه امام صادق علیه السلام کرد و کم و بیش تا سال ۱۴۵ قمری که در آن منصور - خلیفه سرکوبگر عباسی - خیزش علویان زیدی مذهب به رهبری محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم را فرونشاند، و با دغدغه‌ای کمتر و جست و خیزهایی آزادانه‌تر دنبال شد، چنان در سطح و عمق، گسترده و ریشه‌دار است که درباره‌اش بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و نیازی به بازگویی آن در این جا نیست (برای نمونه، ر.ک. به: قزوینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۱۲ / مغنیه، [بی تا]، ص ۱۰۶ / شریف قرشی، ۱۴۱۳ ق، ج ۷، ص ۱۹۸ / امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، صص ۲۱ و ۲۵ / پیشوایی، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۵۶ / آل کاشف‌الغطاء، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۲۹ / مظفری، [بی تا]، ص ۴۴ / یحیی امین، ۱۴۰۶ ق، ص ۸۳ / جعفری، ۱۳۷۲، ص ۳۰۲ / فیاض، ۱۳۹۵ ق، ص ۱۵۰ / نعمه، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۱۲ / مطهری، ۱۳۵۸، ص ۱۴۱ / معروف حسنی، ۱۹۸۱ م، ج ۲، ص ۲۵۲ / شیرازی، ۱۳۶۱، ص ۵۷۶ / حیدر، ۱۳۹۰ ق، ص ۲۱۵ / طباطبائی، [بی تا]، ص ۵۳).

۲. تلاش‌های همه‌جانبه امام صادق علیه السلام و تحلیل‌های آیندگان

میراث ماندگاری که در پی تلاش‌های تاب‌فرسای امام صادق علیه السلام خودنمایی کرد و بر جای ماند، اندک اندک از همان روزگار زیست آن بزرگوار، ترکیب‌ها و تعبیرهایی را سر زبان‌ها انداخت که نوآمد بود و تا آن هنگام، بسیاری که «عرف عام» و توده‌های مردم برکنار از مناسبات علمی - و به‌ویژه حدیثی - بودند، نشنیده بودند: تشیع جعفری، شیعه جعفری و مذهب جعفری!

از این‌جاست که کسانی بسیار از آیندگان و باید گفت امروزیان و نویسندگان

چند دهه اخیر خواسته‌اند در پی رازگشایی از این نامگذاری‌ها و «بیان وجه تسمیه‌ها» برآیند و تحلیل‌گرانه آنها را کالبدشکافی کنند. در نگاه اینان، «باید» از یک سو نقش ویژه‌ای که امام صادق علیه السلام در شکل‌گیری کلام و فقه شیعیان داشت و از سوی دیگر اینکه تلاش‌های هیچ پیشوایی از پیشوایان امامی مذهب‌ها، با تکاپوی آن بزرگوار در این باره، مقایسه کردنی نیست، مایه هویت بخش و صدور شناسنامه تشیع - در کنار دیگر گرایش‌ها و باورهای شناخته شده پس از روزگار امام صادق علیه السلام چون حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی - شده باشد و پیروان دیگر مذاهب، همواره نام آن پیشوای برجسته را کنار نام شیعیان، دیده و شنیده باشند؛ چنان که گویا این مذهب، بی نام جعفر بن محمد، در هیچ کجای جهان، شناختنی نباشد (ر.ک به: ریچارد، ۱۹۹۶ م، ص ۶۳ / سراج انصاری، ۱۳۲۷، صص ۸۶ و ۱۹۵ / مغنیه، همان، ص ۱۰۹ / کمال شعت، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۲۹ / عثمان، ۱۴۱۴ ق، ص ۲۲ / شریف قرشی، همان / قزوینی، همان، ج ۲، ص ۳۱۷ / امین، همان / یحیی امین، همان، ص ۱۹ / الهی ظهیر، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۶۹ / تشید، ۱۳۳۱، ص ۱۰۷ / شیرازی، ۱۴۱۹ ق، ص ۶۱ / سجادی، ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۵۹، ۲۸۵ و ۶۴۱ / سازمان دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۵۸ / سازمان دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۹۴ / سازمان دایرةالمعارف تشیع ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۶۷ / موسوی، [بی‌تا]، ص ۱۸ / شیرازی، همان / حیدر، همان).

در این میان، سخن مرحوم ذبیح‌الله منصوری خواندنی است و ما در این‌جا آن را بی کم و کاست، گزارش می‌کنیم:

من مردی هستم مسلمان دارای مذهب شیعه اثناعشری، ولی تا امروز نمی‌دانستم چرا مذهب شیعه را به اسم جعفری خوانده‌اند ... مگر امام اول ما حضرت علی بن ابی‌طالب نیست و چرا مذهب ما را مذهب علوی نخوانده‌اند و مذهب جعفری نامیده‌اند ... تا اینکه

رساله‌ای ... به دستم رسید ... و بعد از خواندن آن رساله بر من معلوم شد چرا بین ائمه دوازده گانه ما، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آن قدر برجسته شد که نام وی را روی مذهب شیعه نهادند و آن را مذهب جعفری خواندند ... من بعضی کتب را که راجع به امام جعفر صادق علیه السلام نوشته [شده بود] خواندم و دیدم که در اکثر آنها از اعجاز و مناقب امام ششم، صفحات زیاد وجود دارد، ولی ننوشته‌اند چرا مذهب شیعه به اسم مذهب جعفری خوانده می‌شود ... (مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ۱۳۶۱، ص ۱۳).

باری، بر پایه همین گمانه‌زنی‌ها بوده است که ترکیب‌ها و تعبیرهایی چون «الجعفریه» (علی سالوس، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۴۵ و ج ۳، صص ۱۱۹ و ۱۲۴ / عثمان، همان / سجادی، همان، ص ۶۴ / امین، ۱۴۲۲ ق، ج ۲، ص ۲۳۹ / زکی خورشید و دیگران، ۱۳۵۲ ق، ج ۱۴، ص ۶۴ / ناصرالدین شاه، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۸۷ / امین، سیدمحسن، همان، ص ۲۱ / وجدی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۱۱۸). «الجعفریة الاثنا عشریة» (علی سالوس، همان، ج ۳، ص ۱۱۹ / امین، عبدالله، ۱۹۹۱ م، ص ۲۷)، «الجعفری الاثنی عشری» (علی سالوس، همان، ص ۱۲۴)، «الشیعة الجعفریة الاثنا عشریة» (کمال شعت، همان)، «الامامیة الجعفریة الاثنی عشریة» (محمد علی محمد، ۱۴۱۸ ق، صص ۲۴۱ و ۲۶۳)، «مذهب جعفری» (حیدر، همان، ص ۶۲ / الهامی، ۱۳۷۷، ص ۳۸۲ / سجادی، همان، ص ۲۸۵ / جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۶۷ / شیرازی، همان، پیشین، ص ۵۷۶ / قزوینی، همان / امین، سیدمحسن، همان، ص ۲۵)، «جعفری» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۹۴ / تشید، همان)، «فقه جعفری» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۵۸ / امین غالب طویل، [بی‌تا]، ص ۱۹۹)، «المدرسة الفقهیة الجعفریة» (موسوی، همان)، «الطائفة الجعفریة» (شریف قرشی، همان، ج ۷، ص ۱۹۸) و «الشیعة الامامیة الاثنی عشریة»

الجعفریة» (عزیز ابراهیم، [بی‌تا]، ص ۳۴) به نوشته‌های باورمندان مذهب تشیع و نیز خرده‌گیران آن، راه یافت و چنان که پس از این خواهیم گفت، این راه‌یابی، پیامد به بیراهه رفتن نویسندگان‌شان بوده است.

۳. بازخوانی بستر شکل‌گیری لقب «شیعه جعفری»

۳-۱. چند نکته آغازین

پیش از پرداختن به بازخوانی پروندهٔ پاگرفتن لقب یادشده، یادآوری چند نکته بایسته است:

۳-۱-۱. بر پایهٔ پاره‌ای گزارش‌ها، اصطلاح «جعفریه» - با آنکه گمان می‌شود باید پیروان امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام را پوشش دهد - لقب پیروان دو تن از معتزلیان، جعفر بن مبشر همدانی و جعفر بن حرب ثقفی و نیز گروهی از غالیان بربادرفتهٔ شیعه بوده است (یحیی امین، همان، ص ۸۲-۸۳ / سجادی، همان، ص ۶۴۱ / تهانوی، ۱۹۹۶ م، ج ۱، ص ۵۶۶ / بغدادی، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۵۳ / خریس و ع. امیر مهنا، ۱۹۹۴ م، ص ۷۰-۷۷).

تهی بودن پاره‌ای از نوشته‌های سال‌های دوردست‌تر - به‌ویژه آنچه دربارهٔ ملل و نحل گردآوری شده است - از کاربری لقب «شیعه جعفری» دربارهٔ پیروان امام صادق علیه السلام، کسانی چون سید محسن امین، (همان، ص ۲۱) و یحیی امین (همان، ص ۸۳) را به این گمان انداخته است که تفسیر آن لقب به این پیروان را پدیده‌ای نوآمد و رخ نموده «در این عصر» بدانند؛ با آنکه چنین نیست و در دنبالهٔ سخن، نشان خواهیم داد این لقب - چنان که یکی از نویسندگان معاصر (عثمان، همان) هم گذرا و شتابان یادآوری کرده است - در سال‌های زندگی آن حضرت نیز دربارهٔ پیروانش به کار می‌رفته و بازتاب نیافتنش در نوشته‌های دیگران، برخاسته از کمی باریک‌بینی یا جست‌وجوگری‌شان بوده است.

۳-۱۲. تحلیلگرانی که پیش تر هم از آنها یاد کرده ایم، تلاش‌ها و تکاپوهای بیشتر فقهی و پس از آن، کلامی امام صادق علیه السلام را خاستگاه این لقب دانسته‌اند، اما خواهیم دید که چنین نیست و داستان، داستان دیگری است. در این‌جا، به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که در سال‌ها و سده‌های آغازین تاریخ دانش مسلمانان، همه دانش‌ها رنگ و بویی حدیثی داشته‌اند و کتاب‌های تفسیر، تاریخ، فقه و کلام، «سندمحور» و زیر سایه سنگین نقل و نشر حدیث، گردآوری می‌شدند. هم از این روی بود که مباحثی تاریخی چون مغازی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز تفسیر سوره‌ها و آیه‌ها، گوشه‌هایی از نوشته‌هایی چون صحاح ششگانه اهل سنت را ویژه خود می‌کردند و جدا از آنها نوشته نمی‌شدند و این، یعنی راه بردن سرنوشت همه دانش‌های آن روز به کوچه بن‌بست سرنوشت حدیث!

۳-۱۳. جهان نامگذاری‌ها - چه پای اسم خاص در میان باشد و چه پای لقب و کنیه - جهان «است‌ها»ست، نه «بایدها». یک نام، نخست یک تاریخ زادن و یک جغرافیای به کار رفتن دارد (جهان «است») و پرداختن به چرایی و رازگشایی از چگونگی رونمایی‌اش (جهان «باید»)، کاری است به دنبال پیدا کردن آن تاریخ و جغرافیا.

لغزش بزرگ کسانی که لقب «شیعه جعفری» را لقبی پیداشده در سال‌های دم دست می‌دانند و نیز آنانی که آن را زاده سده‌های دوردست می‌شمارند یکی پس از دیگری یا ناآگاهی از پیشینه دیرپای به زبان‌ها آمدن این لقب است و یا چشم بستن بر تاریخ زادن و جغرافیای کاربردش. برآیند این دو لغزش، آن بوده است که هر دو دسته، دست به دامان «بایدها» شوند و چنان که پیش تر هم گفته ایم چنین بیندیشند که «باید» تلاش‌های تاب‌فرسای امام صادق علیه السلام در برپاساختن مرزها و دیوارهای اعتقادی و فقهی شیعیان و هویت‌بخشی استقلال‌طلبانه آن

بزرگوار به پیروان خود، مایهٔ برخاستن و به کار رفتن لقب «شیعهٔ جعفری» باشد. این «باید» یابی، گاه چنان تندروانه بوده است که دست‌کم با نگاه به رویهٔ عبارت‌پردازی‌ها و جمله‌سازی‌ها گویا شیعیان یا امامی جز امام صادق علیه السلام نداشته‌اند (عثمان، همان / سراج انصاری، همان، ص ۱۹۵ / سجادی، همان) و یا فقهشان هیچ آبخوری جز سخنان آن جناب نداشته است! (سراج انصاری، همان، ص ۸۶ / مغنیه، همان / کمال شعت، همان / سجادی، همان، ص ۵۹ / جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۹۴) و ناگفته پیداست که پیامد چنین برداشت‌ها و پیوند زدن‌هایی - که ای بسا خرده‌گیران بر مذهب جعفری، خواسته و دانسته و باورمندان به آن، ناخواسته و نادانسته یا آن را دامن می‌زنند و یا با آغوش باز می‌پذیرند - بدعت‌آمیز بودن و ساختگی نمودن این مذهب و ریشه نداشتنش در سال‌ها و سده‌های پیش از زیست امام صادق علیه السلام است.

۲-۳. فرازها و فرودهای نقل و نشر حدیث اهل سنت

داستان گفت و شنید حدیث میان اهل سنت، داستانی درازدامان و در یک نگاه فراگیر، دو رویکردی است: در یک روی این سکهٔ دو رو که با برآمدن سه خلیفهٔ نخست راشد، آغاز می‌شود، سیاستی انقباضی، سختگیرانه و افراطی و در روی دیگرش که با پادرمیانی خاندان اموی پا می‌گیرد، سیاستی - جز در پاره‌ای محورها که سودش به علی علیه السلام و خاندانش باز می‌گشت - انبساطی، نرم‌خویانه و تفریطی به چشم می‌آید.

هرچه آن رویکرد نخست، گفت‌وگوی حدیث را کاری سیاسی و پرهیزکردنی نشان می‌داد که داغ و درفش سیاست را به گناه پانهادن در خط قرمز حکومت خلفای راشد در پی داشت، رویکرد دوم که در آن، دغدغهٔ پاسداشت آثار به جا

مانده از بازپسین فرستاده خدا ﷺ و دینی که او و یارانش برایش آن همه جان فشانی کرده بودند، جایی نداشت، چنان سیاست درهای گشاده‌ای برای نقل و نشر حدیث در پیش گرفت که هر که هر چه خواست، با محدث خواندن خود، گفت و پراکند (ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ج ۵، ص ۳۳۴) و سیلابی بنیادکن از این دست: «قال رسول الله» و «قال...»ها به راه افتاد (مزی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۶، ص ۴۳۳) که اندک اندک فرمانروایی دلسوز چون عمر بن عبدالعزیز را به گردآوری احادیث نبوی و جمع کردن آن جمع پریشان و محدثانی چون زهری را به مسند کردن همان احادیث و رها کردنشان از دام ارسال سند واداشت (ذهبی، همان، صص ۳۲۸، ۳۳۴-۳۳۵ و ۳۴۷ / مزی، همان، صص ۴۳۴ و ۴۳۷).

چنین رویکرد هر چند خجسته، اما بسیار دیر هنگام که آهنگ پالایش سخنان و نشانه‌های به جا مانده از پیامبر خدا ﷺ و نیز پیرامونیانش را از آن همه آلودگی‌ها و پلشتی‌های راه‌یافته به جهان نقل و نشر حدیث نبوی کرده بود، با خود دغدغه‌های بازشناسی راویان شایسته و راستگو از دیگران را هم داشت و هم از این رو، کسانی چون مالک بن انس، پایه‌گذار علم رجال در مدینه (ابن حبان، ۱۴۰۱ ق، ج ۷، ص ۴۵۹) یا شعبه بن الحجاج، بنیادگذار این دانش در عراق یا در جهان اسلام شدند (مزی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۲، ص ۴۹۴ / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۵ ق، ج ۴، ص ۳۴۵)؛ با این همه، چون چندین دهه پس از درگذشت پایه‌گذاران دانش سبک و سنگین کردن راویان حدیث، گردآورندگان صحاح ششگانه اهل سنت و پیشاپیش و شتابان‌تر از همه‌شان، ابو عبدالله بخاری - از راه رسیدن و دامن پشتکار به کمر زده، در پی پالایش حدیث و گردآوری نشان برآمدند، با شماری انبوه و تاب‌فرسا از «قال»، «سمعت»، «حدثنی» و ... رویارو شدند که چونان سیلی ره‌اشده از پشت آب‌بندی بزرگ، پرانرژی به هر سوی جهان آن روز اسلام، راه‌یافته، همه‌خاکریز و فیلترهای پیشگیرنده را در هم شکسته بود.

بخاری پس از شانزده سال تکاپو، صحیح خود را با زیر و رو کردن ششصد هزار (ذهبی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱۲، صص ۴۰۵ و ۴۱۵ / ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۱۹۰ / ابن اثیر جزری، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۸۶ / ابن حجر عسقلانی، [بی تا]، ص ۷) و مسلم نیز پس از پانزده سال تلاش، صحیح خود را با واریسی سیصد هزار حدیث نوشت (ذهبی، همان، ص ۵۶۵ / ابن اثیر جزری، همان، ص ۱۸۸ / ابن خلکان، همان، ج ۵، ص ۱۹۴ / حاجی خلیفه، [بی تا]، ج ۱، ص ۵۵۵) و روزگار دیگر «صاحبان صحاح سته» نیز خوش تر از این نبود!

بدین ترتیب، ارسال سند که تا دیروز با سیاست درهای باز امویان بر روی محدثان گشوده شده بود و کاری روا و روزمره بود، جای خود را در فردای جهان فرهنگ و دانش، به اسناد حدیث داد که رویکردی گریزناپذیر شده بود و اندک اندک، راه تندروی و سختگیری را در پیش می گرفت و این، داستان همیشگی توده های مردمی است که یا در گرداب افراط دست و پا می زنند و یا در مرداب تفریط فرو می روند!

۳-۳. تلاش ها و تکاپوهای حدیثی امام صادق علیه السلام

۳-۳-۱. روش حدیث گویی آن حضرت: انبوهی میراث ماندگار امام صادق علیه السلام در جهان حدیث، چیزی ناگفته و نوشنیده نیست (برای نمونه، ر.ک. به: مزی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۴۷۸ / ابن عدی جرجانی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۳۴ / ابن حجر عسقلانی ۱۳۲۵ ق، ج ۲، ص ۱۰۴)، اما آنچه در این جا و در این نوشتار، شایسته یادآوری و انرژی بری است، شیوه آن بزرگوار هنگام بر زبان راندن حدیث است. آن جناب که در روزگاری سندمحور و اسنادمدار می زیست، یک بار و برای همیشه، شیوه خود را هنگام گفتن حدیث آشکار و آفتابی کرد و نزد گروهی از مردم کوفه چون هشام بن

سالم و حماد بن عثمان فرمود: «سخن من سخن پدرم، سخن پدرم سخن پدر بزرگم، سخن پدر بزرگم سخن حسین، سخن حسین سخن حسن، سخن حسن سخن امیرالمؤمنین، سخن امیرالمؤمنین سخن پیامبر ﷺ و سخن پیامبر ﷺ سخن خداست» (کلینی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۵۳).

نیز یک بار دیگر و باز هم نزد گروهی از کوفیان، با شگفتی از داوری توده مردم - که گمان می‌کردند دانش‌شان را از پیامبر خدا ﷺ گرفته، آن را به کار بسته و راه یافته‌اند - فرمود: «این مردم چگونه جزم‌اندیشانه می‌پندارند ما - با آنکه از خاندان و بازماندگان آن حضرتیم - دانش آن بزرگوار را فرا نگرفته‌ایم؟! چنین چیزی شدنی نیست!» (شیخ مفید، ۱۴۰۳ ق، ص ۱۲۲-۱۲۳).

این فرموده بی‌پرده امام صادق علیه السلام برای کسانی که همان سال‌ها و نیز سال‌ها و سده‌های بازپسین، همواره در پی بهترین زنجیره راویان پی در پی و دست به دست هم داده و راستگو می‌گشتند، می‌توانست پایان راه جست و جو و آغاز آسودگی دل باشد؛ اما سوگمندانه و شگفتی‌آفرین، مدال زرین «اصح اسانید» یا بر سینۀ «زهري از سالم، از پدرش، عبدالله بن عمر» یا «ابن سیرین از عبیده، از علی» یا «مالک از نافع، از ابن عمر» یا «اعمش از ابراهیم، از علقمه، از ابن مسعود» یا «زهري از امام سجاد، از پدرش، از علی» یا «شافعی از مالک، از نافع، از ابن عمر» دوخته شد (سیوطی، ۱۳۹۹ ق، ج ۱، ص ۷۶-۷۸) و تنها حاکم نیشابوری، «اصح اسانید اهل البیت» را همانی دانست که از زبان امام صادق علیه السلام گزارش کرده‌ایم (سیوطی، همان، ص ۸۳). نسائی نیز «احسن الاسانید» را چیزی نزدیک به همان‌هایی دانسته است که کسانی جز حاکم نیشابوری از آنها نام برده‌اند (مزی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۶، ص ۴۳۵).

اگر آن سخن امام صادق علیه السلام به گوش مردم کوچه و بازار یا دانشور و

حدیث مدار می‌رسید - که بی‌گمان، رسیده و گزارش هم شده است (برای نمونه، ر.ک به: ابن عدی جرجانی، همان / ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ج ۶، ص ۲۵۷) یا اگر رسیده بود، پذیرفته می‌شد - باید تک تک گفته‌های آن جناب که دارای سندی بود که همه پا در میانانش را افزون بر شیعیان، همه رجالیان اهل سنت هم ستوده‌اند و نمونه درخشان «سلسله الذهب» بود، روی دست‌ها برده می‌شد، اما تندروی در محور قرار دادن سند و پافشاری بر گریزناپذیر بودن یادآوری‌اش هنگام بر زبان آوردن هر حدیثی - حتی اگر گوینده‌اش کسی باشد که همگان او را «صادق» و «ثقه» بدانند - داستان را به جایی دیگر کشاند: امام صادق علیه السلام با آنکه کنار آن اعلان عمومی که گفتیم گاه به سلیقه رایج روزگار خویش تن می‌داد و چونان پدرش، سخنان خود را آراسته به نقل سندهایی «معنعن» می‌کرد (برای نمونه، ر.ک. به: مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۸۲، ح ۱؛ ص ۱۶۴، ح ۲؛ ص ۱۶۹، ح ۱۸؛ ج ۲، ص ۱۶، ح ۳۵؛ ص ۴۱، ح ۳؛ ص ۴۲، ح ۷؛ ص ۴۶، ح ۲ و ۳)، در بسیاری از سخنان خویش، از بازگویی سند - سندی که آشکار بود و هر بار بر زبان آوردنش، کاری بیهوده، بدون تنوع، تکراری و ای بسا خنده‌آور می‌شد - خودداری می‌کرد و از راهی میانبر، از کسانی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام علی علیه السلام حدیث می‌گفت.

همچنین، آن بزرگوار گاه به پشتوانه نسخه‌ها و دست‌نوشته‌هایی به جا مانده از نیاکان ارجمندش، حدیث می‌گفت و پیدا بود که جز از پدر و پدربزرگش، رویارو چیزی از دیگر پدران خود نشنیده بود و آنچه از آنها باز می‌گفت، پشت داده به همین نوشته‌های گران‌بها بود؛ کاری که در جهان گفت و شنید حدیث، بسی دور از «سماع» - بهترین روش به دست آوردن حدیث - شمرده می‌شد (ابن عدی جرجانی، همان / مزی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۷۷ / ذهبی، همان / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۵ ق، همان).

این شیوه حدیث‌گویی بر کسانی که از قضا داوری برخی از آنها، نزد دیگر محدثان، تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بود، گران می‌آمد و بیرون از چارچوب‌ها و قواعد پذیرفته‌شده بازی نقل حدیث به شمار می‌رفت. ابوبکر بن عیاش از امام صادق علیه السلام حدیث نمی‌شنید (مزی، همان / ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۱۰۳ / ابن عدی جرجانی، همان، ص ۱۳۱) و یحیی بن سعید قطان - با آنکه خود از راویان آن حضرت بود (مزی، همان، ص ۷۶ و ج ۳۱، ص ۳۳۰ / ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۱۰۴) - در دل خود، کمی نسبت به آن جناب، احساس ناخوشایندی داشت (مزی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۷۶ / ابن عدی جرجانی، همان / ذهبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۱۴ / همو، ۱۴۰۲، ق، همان، ص ۲۵۶). همین سخن سربسته و واکنش نرم او بود که بهانه به دست بخاری داد تا با زیر پا گذاشتن سخنان خود درباره پاره‌ای بدگویی‌ها که از راویان می‌شود و روا یا شنیدنی نیست، از آن بزرگوار در صحیح خود، روایت نکند (مزی، همان، ص ۹۷ / ذهبی، همان، ص ۲۶۹ / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۵، ق، همان، ص ۱۰۳)؛ با آنکه همین بخاری از عثمان بن عمر بن فارس که همان یحیی بن سعید قطان او را نمی‌پسندید، در صحیح خود، روایت کرده است! (مزی، ۱۴۱۳، ج ۱۹، صص ۴۶۱، ۴۶۳ و ۴۶۴ / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۵، ق، ج ۲، ص ۱۳).

همچنین با آنکه امام صادق علیه السلام حدیث درازدامان جابر بن عبدالله انصاری درباره حج را بر یحیی بن سعید قطان املا کرده بود (مزی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۷۶ / ذهبی، همان، ص ۲۵۶)، این راوی نامدار و استاد حدیث یحیی بن معین، در گفت‌وگویی با این شاگرد پرآوازه خود، تنها همان حدیث املاشده را «چون مسند بود»، ارزشمند - و طبعاً شایسته روایت از آن حضرت - می‌دانست (مزی، همان، ص ۷۷ / ذهبی، همان، ص ۲۵۷).

نسائی نیز از سفیان [بن عیینه] (ر.ک. به: مزی، ۱۴۱۳، ج ۲۴، ص ۳۵۶) گزارش

کرده است که روش حدیث‌گویی آن حضرت، مانند دو تن دیگر از محدثان، چندان محکم‌کارانه و برکنار از کم و کاست نبود (ذهبی، همان، ص ۹۱)؛ چنان‌که بصریان هم درست رویارو با کوفیان از شنیدن احادیث آن امام از زبان حفص ابن غیاث، دوری می‌کردند (مزی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۷۷-۷۸ / همو، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۲۷۹ / ابن عدی جرجانی، همان / ذهبی، همان، ص ۲۵۷ / همو، [بی‌تا]، همان).

با این همه، مالک بن انس که جز از کسانی شایسته اعتماد و «ثقه» روایت نمی‌کرد (ابن حبان، همان / ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ج ۸، ص ۷۱-۷۳) و همگان او را در کار جرح و تعدیل راویان، سختگیر و دور از نرمش می‌دانستند (مزی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۷، ص ۱۱۱ / ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ص ۷۳)، در نوشته نامدار خود، موطأً به‌ویژه در کتاب الحج (ابن منجویه، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۱) از امام صادق علیه السلام چندین حدیث آورد (ابن انس، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، صص ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۷۲ (دو حدیث)، ۳۷۴، ۳۸۵ و ۳۹۴ / ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۱۹۹ / مزی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۷۷ / همو، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۷، ص ۹۴ / ذهبی، همان، ص ۴۹) و شافعی نیز با پا در میانی ابن ابی یحیی، از آن جناب، چهارصد حدیث گزارش کرد (ذهبی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱۰، ص ۷۱ / همو، ۱۴۱۴ ق، مجلد حوادث و وفیات ۲۰۱-۲۱۰، ص ۳۳۶). ذهبی نیز به پشتیبانی از آن حضرت، بر یحیی بن سعید قطان و آنچه درباره امام صادق علیه السلام گفته بود، تاخت (۱۴۰۲ ق، ج ۶، ص ۲۵۶) و ابن حجر عسقلانی هم به همین آهنگ و افزون بر آن، سخن ستایش‌آمیز مالک بن انس را درباره آن جناب یادآوری کرد (۱۳۲۵ ق، همان، ص ۱۰۴-۱۰۵)؛ اما - چنان‌که در دنباله این نوشته هم خواهیم گفت - این موضع‌گیری‌ها، نوشدارویی دیر هنگام یا نابهنگام بود و نتوانست از آنچه هنگام زیست آن امام بر سر او و باورمندانش آمد و فضایی تیره و تار برایشان رقم زد، جلوگیری کند؛ چنان‌که نتوانست از نامهربانی‌های بسیاری از آیندگان هم در کار

داوریشان درباره آن بزرگوار، پیش گیرد؛ با آنکه جا داشت سخنان جانبدارانه و نرمخویانه بخاری (ذهبی، همان، ج ۷، ص ۴۰)، ابن حیان (همان، ص ۹۸-۹۷) و ذهبی (همان، صص ۴۰-۴۱ و ۴۹ و ج ۶، ص ۳۵ / همو، [بی تا]، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۴، ص ۳۰۱) درباره کسانی چون محمد بن اسحاق ابن یسار، عبدالملک بن ابی سلیمان، هشام بن عروه و محمد بن زیاد، درباره آن امام راستگو نیز گفته و شنیده و به کار بسته می شد!

۳-۳-۲. پاره‌ای کز رفتاری‌های شیعیان و دیگران: در میان گروندگان به امام صادق علیه السلام که توده‌وار و در زبان و سخن به آن حضرت وفادار بوده‌اند، همه گونه مدعی‌ای پیدا می شد و این، داستانی نیست که ویژه آن جناب باشد؛ در میان انبوه مردمی که از هر کس یا هر اندیشه‌ای دنباله‌روی می کنند، طیف هفت‌رنگی از انگیزه‌ها و آهنگ‌های گوناگون و پر شمار به چشم می آید که مرزبندی میان آنها و جدا کردن راستین از دروغین، نه برای دیگران، شدنی است و نه کمتر کسی برای داوری در کار کسی که اینها سنگ او را به سینه می زنند، درنگ می کند و میان خوب و بد، تفاوت می نهد؛ چنین است که همگان را به یک چوب می رانند و رهبر و پیشوایشان را هم همان گونه که مدعیان جلوه می کنند، می دانند و ارزیابی می کنند!

همه می دانند که در عصر امام صادق علیه السلام که خود در مدینه می زیست و از گرانیگاه هواداران خود، کوفه، فرسنگ‌ها دور بود، کسانی به نام آن حضرت، چه دروغ‌ها گفتند (شیخ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۵۲) و در پی چه فرقه‌سازی‌ها و مرید و مرادبازی‌ها برآمدند (ر.ک به: شیخ طوسی، همان، ص ۳۲۴)؛ تا آن جا که آن جناب کسانی چون ابوالخطاب محمد بن مقلاص را سرزنش و نفرین کرد و بارها و بارها کوفیان را که به دیدار آن بزرگوار می شتافتند، از زشتی و نادرستی کار فرقه‌سازان

و به گمراهی‌کشندگان، بیم داد (برای نمونه، ر.ک. به: شوشتری، ۱۴۱۹ ق، ج ۹، ص ۵۹۴). شاید این سخن آن حضرت در این باره، کوتاه اما گویا باشد: «بی‌گمان، میان آنان که خود را وابسته تشیع می‌دانند، کسانی دروغگو هستند که حتی اهریمن هم به دروغشان نیازمند می‌شود!» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۱۵) و نیز این سخن: «کار ما به جایی کشیده است که روز را در حالی به شب می‌رسانیم که هیچ کس بیشتر از مدعیان دوستی ما، دشمن ما نیست!» (شیخ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۷).

این، داستان دروغگویان و کسانی بود که دانسته و خواسته، رفتارهایی کژتابانه داشتند، اما در این میان، نمی‌توان از ندانم‌کاری‌ها و لغزش‌های دوستان نادان هم دیده فرو بست. میان گروندگان به امام صادق علیه السلام کسانی هم بودند که سخنانی ناپسند یا دروغین را که در ظاهر خود، محکم‌کاری باورهای شیعی را به‌ویژه درباره امامت یا امام علی علیه السلام در پی داشت، از زبان آن حضرت میان توده مردم پخش می‌کردند و با این رویکرد خود، کنار برانگیختن احساسات منفی پیروان دیگر باورها و خرده‌گیران، به سستی گفته‌های آن بزرگوار در دل و دیده دیگران دامن می‌زدند (شیخ طوسی، همان، ص ۳۲۴-۳۲۵). بیهوده نبود که آن جناب پافشارانه از پیروان خود - صد البته از آنها که دروغگو و دشمنی در لباس دوست نبودند، بلکه یارانی نیک‌خواه و خوش‌انگیزه، اما نادان و بدانگیخته بودند - می‌خواست کاری کنند که مایه سربلندی و نه سرشکستگی آن حضرت میان مردم باشند؛ زبان خود را بازدارند و زیاده‌گویی و زشت‌گفتاری را وانهند (مجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۱۵۱؛ ج ۶۷، ص ۲۹۹؛ ج ۶۸، صص ۲۸۶ و ۳۱۰؛ ج ۷۵، ص ۱۹۹ و ج ۸۲، ص ۱۳۶). سخنی که با این پیام و واژه‌ها جز در برخی گزارش‌های مجلسی (همان، ج ۷۵، صص ۳۴۸ و ۳۷۲) که گویا بازگویی همین سخن و تقریباً خود آن است از هیچ

پیشوایی جز ایشان گفته و شنیده و گزارش نشده است!

در همین عصر بود که یکی از پیروان آن پیشوای پاک، با به کار بردن تعبیر «این شیعه‌نماها» دربارهٔ کسانی که در چارچوب ویژگی‌هایی که آن جناب از گروندگان راستینش چشم داشت، نمی‌گنجیدند، از در ماندگی خود در کار اینان نالید! (کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲۷).

این کز رفتاری‌ها، از آن دوست‌ها و دوست‌نماهای درون سازمان تشیع و نارسایی‌ای درون‌گروهی بود؛ در این میان، بیرونیانی هم بودند که افزون بر اینکه شیعه نبودند، با کارهای نابخردانهٔ خود بر خرمن نارسایی‌ها می‌افزودند و این داستان کوتاه‌شده، گواهی است اندک برای آن همه سختی‌های فراروی امام صادق علیه السلام و سخنی که او می‌گفت و نمی‌شنیدند و یا می‌شنیدند و او نگفته بود!

گروهی از مردم بصره، برای شنیدن حدیث، نزد آن حضرت آمدند و چون ایشان از آنان خواست برخی از آنچه را که شنیده‌اند برایش بازگویند، یکی از آن میان، از زبان سفیان ثوری چند حدیث واگفت که نام آن حضرت یا پدرانش در پایان سند هر یک از آنها بود؛ احادیثی سر تا پا دروغ و ساختگی مانند اینکه جعفر بن محمد نوشیدن هر گونه نوشیدنی الکلی را جز آنچه از آب انگور فراهم می‌آید، روا می‌داند!

امام علیه السلام از او پرسید: این «جعفر بن محمد» را که نام می‌بری، می‌شناسی و از او رو در رو چیزی شنیده‌ای؟ پاسخ داد: نه و افزود: روزگاری است که مردم شهر ما، بصره، بی هیچ دودلی‌ای این سخنان جعفر بن محمد را برای هم بازگو می‌کنند! امام فرمود: اگر همین «جعفر بن محمد» را ببینی و از خودش بشنوی که این احادیث دروغ‌اند، چه خواهی گفت؟ پاسخ داد: از او نمی‌پذیرم؛ زیرا کسانی این سخنان را از او نقل کرده‌اند که گواهی‌هایشان پذیرفته و بی‌برو برگرد است!

باری، چون آنان رفتند، آن جناب رو به میمون بن عبدالله - گزارشگر این داستان - کرد و فرمود: چون علی ع (با پایان گرفتن نبرد جمل) خواست از بصره بیرون رود، آن را نفرین کرد و یادآور شد: این شهر به دردهایی بی‌درمان که یکی از آنها، دشمنی با ما اهل بیت و دروغ بستن بر ماست، گرفتار خواهد شد (شیخ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۹۳-۳۹۷).

۳-۳-۳. بازتاب آن همه بدگویی‌ها و بدخواهی‌ها: ناگفته پیداست برآیند آن خرده‌گیری‌های رجالیان و محدثان نامدار، و این کزراهه رفتن‌های مردم کوچه و بازار، چه چیزی می‌توانست باشد؛ از یک سو به گفته سفیان بن عیینه، اگر می‌شنیدند کسی برای شنیدن حدیث، نزد سه تن از جمله جعفر بن محمد می‌رود، به او می‌خندیدند؛ زیرا این سه تن در کار گزارش حدیث، آن محکم‌کاری شایسته و بایسته را نداشتند (ذهبی، ۱۴۰۲، ج ۶، ص ۹۱) و از سوی دیگر، ابوحنیفه با آنکه پاسخی دندان‌شکن از حریر بن عبدالله سجستانی شنید، شیعیان را مردمی تهی‌دست از دانش می‌دانست (شیخ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۸۴). قاضی ابن ابی لیلی، گواهی محمد بن مسلم ثقفی را در دادگاه نمی‌پذیرفت (شیخ طوسی، همان، ص ۱۶۳ / شیخ مفید، [بی‌تا]، ص ۲۰۲) و قاضی شریک بن عبدالله هم که پشتیبان راستگویی امام صادق ع بود و پیروان آن حضرت را مایه ننگ و بدنامی‌اش می‌دانست (شیخ طوسی، همان، ص ۳۲۴-۳۲۵)، در آغاز، گواهی همان محمد بن مسلم و دوستش ابوکریبه ازدی را در دادگاه نپذیرفت و آن دو را با نگاهی پست‌شمارنده، دو «جعفری» و «فاطمی» خواند و دست انداخت! (شیخ طوسی، همان، ص ۱۶۲ / شیخ مفید، همان، ص ۲۰۲).

کار به جایی کشید که ابوالصباح کنانی با همه ستایش‌هایی که امام صادق ع از او می‌کرد (شیخ طوسی، همان، ص ۳۵۰ / همو، ۱۳۸۰، ق، ص ۱۰۲ / نجاشی، ۱۴۰۷، ق،

ص ۱۹) یک بار در مانده از سخن مردم کوفه - و شاید هم به پشتوانه آنکه مردی تندخو بود (شیخ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۵۰) - با تندی، به آن حضرت گفت: «از دست تو، چه چیزها که از دست مردم نمی کشیم!» و چون آن بزرگوار توضیح خواست، پاسخ داد: «با این و آن که گفت و گو می کنیم، ما را سرزنش کنان، «جعفری خبیث» یا «جعفری ها» می خوانند و به بهانه شما، ما را دست می اندازند!» (همان، ص ۲۵۵ / کلینی، همان، ص ۷۷، ح ۶).

بدین سان بود که سر تا پا ناهمخوان و بیگانه از خوشگمانی نویسندگانی که در آغاز این نوشته از آنان یاد کرده ایم، لقب «شیعه جعفری» یا «جعفری ها»، نه با مثبت انگاری و ستایش از تلاش های تاب فرسای امام صادق علیه السلام بر سر زبان ها افتاد که از سر بدگویی و ریشخند کردن آن پیشوا و این پیروان، گفته و شنیده می شد؛ گرچه به حکم بازی های شگفتی آور روزگار، روزگاری که ما در آن به سر می بریم، فرارسید و آنچه در آن سال ها و سده ها، بهانه سرشکستگی بود، در این دهه ها، مایه سربلندی و گردن فرازی شد و ما به خود می بالیم که «جعفری» ایم و بی نام گران مایه آن بزرگوار، در هیچ کجای جهان، شناخته نمی شویم!

۳-۴. دو نکته پایانی

۳-۴-۱. شاید کسی خرده بگیرد که چگونه روا و پذیرفتنی است، از یک سو، همه رجالیان اهل سنت امام صادق علیه السلام را «صادق» و «نقه» بخوانند و از سوی دیگر مردم سخنانش را نادرست بدانند؟!

پاسخ - چنان که پیش تر هم یادآوری کرده ایم - آن است که داوری بیشتر رجالیان، سال ها و سده های پس از روزگار زیست آن حضرت و نوشدارویی دیر هنگام بود؛ افزون بر اینکه توده های مردمی که خیلی زود هر بانگی را

طوطی صفت تکرار می‌کنند و پی هر گرد و خاکی برخاسته برمی‌خیزند، کمتر درگیر کار محدثان و رجالیان مثبت‌انگار و ستایشگر آن جناب بوده‌اند. این را هم نباید فراموش کنیم که در جهان گفت و شنود حدیث، «صادق» و «صدوق» و «ثقه» دانستن یک تن و همزمان دچار لغزش و خرده‌پذیر خواندن همان کس، چیزی شگفت‌آور نیست و کم نیستند کسانی که به هر دو ویژگی شناخته می‌شدند: احمد بن بشیر مخزومی، احمد بن صباح نهشلی، احمد بن ابی الطیب بغدادی، احمد بن عبدالله بن محمد و تنی چند از این گروه پرشمارند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، صص ۱۲، ۱۷ و ۱۸) و چه بسا کسانی امام صادق علیه السلام را هم از این دسته راویان راستگوی لغزش‌دار می‌دانستند؛ چنان که امام رضا علیه السلام را هم چنین راوی‌ای دانسته‌اند! (ابن حبان، ۱۴۰۲ ق، ج ۸، ص ۴۵۶ / همو، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۰۶ / ذهبی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۱۵۸).

۳-۴-۲. جهان نام‌ها و لقب‌ها، جهانی سرگیجه‌آور و گمراهی‌آفرین است. در این جهان همه چیز به دلخواه ما و آن‌گونه که ما چشم داریم و چشم به راهش هستیم، رخ نمی‌دهد و هم از این روست که چون برای نمونه برخی «وجه تسمیه‌ها» و «وجه تلقب‌ها» را می‌شنویم، در شگفت می‌شویم و می‌خندیم!

گاه کسی «زنجی» (=زنگی) لقب می‌گیرد؛ چون خرما بسیار دوست دارد و یا سیاه‌پوست و یا به علاقه تضاد پوست بسیار سفیدی دارد (ذهبی، ۱۴۰۲ ق، ج ۸، ص ۱۷۸) و کسی دیگر «ضال» نامیده می‌شود، نه چون با دین خدا دشواری‌ای دارد، که در راه مکه گم می‌شود (ذهبی، ۱۴۱۴ ق، مجلد حوادث و وفیات ۱۷۱-۱۸۰، ص ۳۶۱ / مزی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۸، ص ۱۹۹). یکی را «ضعیف» می‌خواندند، نه چون در نقل حدیث، ضعیف و ناستوده بود، که به خاطر فراوانی نمازگزاری و لاغری‌اش از این رهگذر و یا محکم‌کاری‌اش در ضبط حدیث، چنین آوازه‌ای یافته بود (ابن

حبان، ۱۴۰۲ ق، همان، ص ۳۶۲ / مزی، ۱۴۱۳ ق، ج ۱۶، ص ۹۸-۹۹ / ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۵ ق، همان، ج ۶، ص ۱۹) و یکی دیگر را با آنکه قرشی بود، «انصاری» می‌نامیدند، چون مادرش از انصار بود (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۹۷)؛ چنان که می‌قسم بن بجره را با آنکه برده عبدالله بن حارث بود، «مولی ابن عباس» گفتند؛ نه چون برده او بود که چون همواره با او بود (ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۲۷۳) و مانند همین داستان را برای نافع بن عباس، «مولی ابی قتاده» هم پیش آوردند! (ابن حجر عسقلانی، همان، ص ۲۹۵).

همچنین، در جهان لقب‌ها و نام‌ها، بسیار پیش می‌آید که سرنوشت یک نام یا یک لقب، دیگرگون می‌شود و داستان شوربختی و خوشبختی آدمیان، سوی آنها نیز کشیده می‌شود. «ابوتراب» کنیه‌ای بود که از قضا امام علی علیه السلام آن را دوست می‌داشت و با شنیدنش، شاد می‌شد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۱۱)، اما امویان سخنرانان وابسته خود را و می‌داشتند از آن حضرت با همین کنیه بر سر منبرها بد بگویند و آن را مایه کاستی و سرزنش او جلوه دهند (همان، ص ۱۱-۱۲)؛ از همین رو، زیاد بن ابیه هنگام گفت‌وگویش با یکی از شیعیان آن جناب، صیفی بن فسیل شیبانی، از سر نکوهش، این لقب را به کار می‌برد و صیفی خواسته و دانسته یا نادانسته و ناخواسته، از به جا آوردن چنین کنیه‌ای که دستمایه دست انداختن مولایش بود، سر باز می‌زد (ابن اثیر، ۱۳۸۵ ق، ج ۳، ص ۴۷۷).

داود بن علی ظاهری اصفهانی را چون در جهان اهل سنت نخستین فریادگر نفی قیاس در اجتهاد بود و ابلیس را پیشتاز قیاس‌کنندگان و بنیادگذار آن می‌دانست، به مصداق «بر عکس نهند نام زنگی کافور»، به دلیل سرسختی‌اش در رویارویی با آن، «قیاسی» خواندند (قیسی دمشقی، ۱۴۱۴ ق، ج ۷، ص ۲۵۹ / ابن حزم اندلسی، ۱۹۸۳ م، ج ۴، ص ۳۹۱).

در برابر، واژه «اجتهاد»، سرنوشتی بازگونه پیدا کرد و با آنکه در نگاه نخستین دانشمندان شیعه، بار معنایی‌ای ناپسند داشت و چیزی بود همگن با موازی‌سازی در برابر اهل بیت علیهم‌السلام، تن زدن از سر فرود آوردن در آستان مرجعیت علمی‌شان و کوس جدایی و «انا رجل» زدن، اندک اندک آبرومند و خواستنی و مایه سربلندی کسانی شد که به زیورش آراسته و از ویژگی رو در رویش (تقلید)، پیراسته می‌شدند (سید مرتضی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۷۹۲ / محقق حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۷۹-۱۸۰ / فیض کاشانی، ۱۴۱۲، ص ۹-۱۳، کرکی، [بی‌تا]، ص ۱۸۶ / صدر، ۱۳۹۵، ص ۲۳-۲۹).

نتیجه

لقب «شیعه جعفری» چنان که کسانی گمان کرده‌اند، لقبی نوآمد و نوخاسته نیست و چنان که کسانی دیگر اندیشیده‌اند، دارای بار معنایی‌ای خوشایند و گوارا نبوده است، اما اندک اندک به بهانه کنار کشیدن نویسندگان سال‌ها و سده‌های دوردست از یادآوری این لقب در نوشته‌های خود و نیز در پی ناآگاهی بسیاری از نویسندگان دهه‌های نزدیک به امروز ما از زادگاه نخستین آن - که با چاشنی‌ای از مثبت‌انگاری و خوش‌بینی همراه بوده است - رنگ و بویی خوشگوار و دلپذیر یافت.

یادآوری پوست‌اندازی و دگرگونی این لقب، نه از آن روی است که بخواهیم چارچوب کاربری این لقب را در هم شکنیم و دوباره به گذشته‌های دور بازگردیم، بلکه بدان آهنگ است که یک بار دیگر، زیانمندی بس بزرگ ذهنیت را بر سر راه پژوهش‌های خود یادآوری کنیم و این نوشته را گواهی دیگر برای گریزناپذیری هرچه ژرف‌تر نگاه کردن و هر چه بیشتر نقادانه سخن گفتن، بدانیم.

منابع

۱. آل کاشف الغطاء، محمد حسین؛ اصل الشیعة و اصولها؛ بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبةالله؛ شرح نهج البلاغه؛ الطبعة الثانية، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ جامع الاصول؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۴. ابن اثیر، علی بن محمد؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت: دارصادر و داربیروت، ۱۳۸۵ ق.
۵. ابن انس، مالک؛ الموطأ؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.
۶. ابن حبان، ابوحاتم؛ کتاب الثقات؛ حیدرآباد دکن: دارالمعارف العثمانیه، ۱۴۰۱ ق (ج ۱) و ۱۴۰۲ ق (ج ۲).
۷. _____؛ کتاب المجروحین؛ بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ تقریب التهذیب؛ الطبعة الثانية؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۵ ق.
۹. _____؛ تهذیب التهذیب؛ حیدرآباد دکن: دارالمعارف النظامیه، ۱۳۲۵ ق.
۱۰. _____؛ هدی الساری؛ بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
۱۱. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد؛ رسائل ابن حزم الاندلسی؛ بیروت: المؤسسة العربیه، ۱۹۸۳ م.
۱۲. ابن خلکان، احمد بن محمد؛ وفيات الاعیان؛ ج ۲، قم: منشورات رضی، ۱۳۶۴.
۱۳. ابن عدی جرجانی، ابواحمد؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ الطبعة الثالثة، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. ابن منجویه، احمد بن علی؛ رجال صحیح مسلم؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله؛ حلیة الاولیاء؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق.
۱۶. الهامی، داوود؛ امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت؛ [بی جا]، مکتب اسلام، ۱۳۷۷.
۱۷. الهی ظهیر، احسان؛ الشیعة و التشیع؛ ج ۴، لاهور: ادارة ترجمان السنه، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. امین، سید حسن؛ دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة؛ الطبعة السادسة، ج ۶، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ ق.
۱۹. امین، سید محسن؛ اعیان الشیعه؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۲۰. امین، عبدالله؛ دراسات فی الفرق والمذاهب القديمة المعاصره؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالحقیقه، ۱۹۹۱ م.
۲۱. امین غالب طویل، محمد؛ تاریخ العلویین؛ بیروت: دارالاندلس، [بی تا].
۲۲. بغدادی، عبدالقادر؛ الفرق بین الفرق؛ بیروت: دارالاجیل و دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۸ ق.
۲۳. پیشوائی، مهدی؛ سیره پیشوایان؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۲.
۲۴. تشید، علی اکبر؛ هدیه اسماعیل: قیام سادات علوی...؛ تهران: بنگاه مجله تاریخی اسلام، ۱۳۳۱.

۲۵. تهانوی، محمدعلی؛ کشف اصطلاحات الفنون؛ بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.
۲۶. جعفری، سید حسین محمد؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۷. جمعی از نویسندگان؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۸. _____؛ دائرةالمعارف تشیع؛ تهران: سازمان دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۸ (ج ۲) و ۱۳۷۵ (ج ۵).
۲۹. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله؛ کشف الظنون؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۳۰. حیدر، اسد؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۳۹۰ ق.
۳۱. خریس، علی و ع. امیر مهنا؛ جامع الفرق والمذاهب الاسلامیه؛ الطبعة الثانية، بیروت: المركز الثقافی العربی، ۱۹۹۴ م.
۳۲. ذهبی، شمس‌الدین؛ تاریخ الاسلام؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. _____؛ سیر اعلام النبلاء؛ الطبعة الرابعة، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۲ ق (ج ۵، ۶، ۷ و ۸) و ۱۴۰۶ ق (ج ۱۰ و ۱۲).
۳۴. _____؛ میزان الاعتدال؛ بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
۳۵. ریچارد، یان؛ الاسلام الشیعی؛ بیروت: دار عطیه، ۱۹۹۶ م.
۳۶. زکی خورشید، «ابراهیم و دیگران»؛ دائرةالمعارف الاسلامیه؛ [بی جا]، [بی تا].
۳۷. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ معارف اسلامی؛ ج ۳، تهران: کوشش، ۱۳۷۳.
۳۸. سراج انصاری، مهدی؛ شیعه چه می‌گوید؟؛ [بی جا]، نشر اتحادیه مسلمین، ۱۳۲۷.
۳۹. سیوطی، جلال‌الدین؛ تدریب الراوی؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۹ ق.
۴۰. شریف قرشی، باقر؛ موسوعة الامام الصادق؛ بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۳ ق.
۴۱. شوشتری، محمدتقی؛ قاموس الرجال؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ ق.
۴۲. شیخ طوسی، ابوجعفر؛ اختیار معرفة الرجال، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۴۳. _____؛ الامالی؛ قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.
۴۴. _____؛ رجال الطوسی؛ نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.
۴۵. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص؛ قم: جامعه مدرسین، [بی تا].
۴۶. _____؛ کتاب الامالی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۴۷. شیرازی، ابواسحاق؛ الاشارة الى مذهب اهل الحق؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۹ ق.
۴۸. شیرازی، سلطان الواعظین؛ شب‌های پیشاور؛ ج ۲۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱.
۴۹. صدر، سیدمحمدباقر؛ المعالم الجدیدة للاصول؛ الطبعة الثانية، تهران: مکتبه‌النجاح، ۱۳۹۵ ق.
۵۰. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ معنویت تشیع؛ [بی جا]، [بی تا]، [بی تا].

۵۱. عثمان، هاشم؛ تاریخ الشیعة فی ساحل بلاد الشام الشمالي؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۴ ق.
۵۲. عزیز ابراهیم، علی؛ العلویون فی دائرة الضوء؛ بیروت: الغدير، [بی تا].
۵۳. علم الهدی، سید مرتضی؛ الذریعة الی اصول الشریعة؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۵۴. علی سالوس، احمد؛ مع الشیعة الاثنی عشریه؛ مصر: دارالتقوی و قطر: دارالثقافه، ۱۴۱۷ ق.
۵۵. فريد وجدی، محمد؛ دائرة المعارف القرن العشرين؛ بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۵۶. فیاض، عبدالله؛ تاریخ الامامیه؛ الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۵ ق.
۵۷. فیض کاشانی، محمد محسن؛ الاصول الاصلیه (بخش سفینه النجاة)؛ ج ۳، قم: داراحیاء الاحیاء، ۱۴۱۲ ق.
۵۸. قزوینی، سید محمد کاظم؛ موسوعة الامام الصادق عليه السلام؛ قم: مؤلف، ۱۴۱۵ ق.
۵۹. قیسی دمشقی، شمس الدین؛ توضیح المشتبه؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴ ق.
۶۰. کرکی، حسین بن شهاب الدین؛ هداية الابرار؛ [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۶۱. کلینی، ابوجعفر؛ الکافی؛ بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۶۲. کمال شعت، احمد؛ الشیعة فلسفة والتاریخ؛ قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۴ ق.
۶۳. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۶۴. محقق حلی، جعفر بن حسن؛ معارج الاصول؛ قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۳ ق.
۶۵. محمد علی محمد، مجدی؛ انتصار الحق؛ ریاض: دارطیبه، ۱۴۱۸ ق.
۶۶. مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ؛ مغز متفکر جهان شیعه؛ ج ۹، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱.
۶۷. مزی، ابوالحجاج؛ تهذیب الکمال؛ الطبعة الثالثة، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۳ ق (ج ۳)، ۱۴۰۸ ق (ج ۱۲)، ۱۴۰۹ ق (ج ۵) و ۱۴۱۳ ق (ج ۱۶، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۷ و ۲۸).
۶۸. مطهری، مرتضی؛ بیست گفتار؛ ج ۵، قم: صدرا، ۱۳۵۸.
۶۹. مظفری، محمد حسین؛ تاریخ الشیعه؛ قم: مکتبه بصیرتی، [بی تا].
۷۰. معروف حسنی، هاشم؛ سیره الائمة الاثنی عشر؛ الطبعة الثالثة، بیروت: دارالقلم، ۱۹۸۱ م.
۷۱. مغنیه، محمد جواد؛ الشیعة فی المیزان؛ بیروت: دارالتعارف، [بی تا].
۷۲. موسوی، سید موسی؛ الشیعة و التصحیح؛ [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۷۳. ناصر الدین شاه؛ العقائد الشیعیه؛ [بی جا]، [بی نا] ۱۴۰۷ ق.
۷۴. نجاشی، ابوالعباس؛ رجال النجاشی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۷۵. نعمه، عبدالله؛ روح التشیع؛ بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۱۳ ق.
۷۶. یحیی امین، شریف؛ معجم الفرق الاسلامیه؛ بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق.